

انسان شناسی، توسعه‌ی قلمرو سیاست و الگوهای قدرت

○ انسان‌شناسی سیاسی
○ ژرژ بالاندیه
○ فاطمه گیوه چیان
○ نشر آران
○ ۱۳۷۴

انسان‌شناسی

○ فاطمه صادقی

آنچه در دیدگاه آرنست برجسته می‌نماید آن است که قدرت یا اقتدار حاصل توانایی فرد آدمی نیست، قدرت برآیند نهادهایی است که از کنش جمعی سرچشمه می‌گیرند. همچنین قدرت برای حضور و دوام خود همواره به متغیرهای معنابخشی نظیر اسطوره، آیین، نظام خویشاوندی و... وابسته است. با شکل‌گیری نظام اعتقادی در قالب اسطوره، متافیزیک، فلسفه و ایدئولوژی به عنوان یک منشور اجتماعی، نخست نظامی از اعتقادات (نظیر Themis یونانی) و سپس مجموعه‌ای از اخلاقیات و آداب شکل می‌گیرد که حقوق و حدود افراد و پایگان اجتماعی آنها را به وجود آورده و تضمین می‌کند. به اعتقاد مایینوفسکی اسطوره‌ها «نظم موجود در زمینه‌های تاریخی را توضیح می‌دهند و با ارایه یک اساس و با نشان دادنش به عنوان نظامی براساس حقوق به توجیه آن می‌پردازند.» بنابراین نظام حقوقی مبتنی بر اعتقاد، موقعیت مسلط یک گروه را تصدیق کرده و نابرابری را توجیه می‌کند. قدرت بدون وجود این نظام اعتقادی که نظم کیهانی و اجتماعی را تبیین کرده و براساس این تبیین میان مقدس و نامقدس، و میان پاک و ناپاک حد و مرز ایجاد می‌کند، وجود نخواهد داشت.

بنابراین گذار از عصر اسطوره و ورود به عصر مدرن، صرفاً گذار از اسطوره با دلالت‌های مرامی به نظام اندیشه مدرن با دلالت‌های اسطوره‌ای خواهد بود. کارکرد نظام اعتقادی برای قدرت دوگانه است: از یک سو اعمال قدرت را توجیه می‌کند و از سوی دیگر با هر نوع نظام اعتقادی جدید با به وجود آوردن آیین‌های دوره‌ای، جشن‌های اسطوره‌ای، مراسم عمل‌های معکوس و عملیات سپر بلا به مقابله برمی‌خیزد. آیین‌های دوره‌ای و جشن‌های اسطوره‌ای مثل مراسم ازدواج و عزاداری «با ایجاد کردن تقدس و با برقراری مجدد یک نوع آشفستگی اصیل در آشوب و فراوانی که به آغاز خلقت باز می‌گردد، به عنوان یکی از کامل‌ترین کوشش‌های نوسازی (و بازتولید نظم اجتماعی مستقر) پدیدار می‌شود.» (همان،



علم سیاست از مطالعه تطبیبی ادیان ناشی می‌شود.» (همان، ص ۱۲۰)

بنابراین هر جامعه‌ای خود را با نظامی ماورایی پیوند می‌دهد. در جوامع سنتی پیوند میان نظم اجتماعی و سلسله مراتب کاینات روشن و آشکار است، در حالی که ویژگی جوامع مدرن آن است که این پیوستگی در آنها پنهان می‌ماند. لذا از دیگر ویژگی‌های قدرت وابستگی آن به کنش جمعی و سایر حوزه‌های معنایی است. هانا آرنست ویژگی نخست را این گونه توصیف می‌کند: «قدرت یا اقتدار ناظر است بر توانایی آدمی نه تنها برای عمل، بلکه برای اتفاق عمل، قدرت هرگز خاصیت فرد نیست، بلکه به گروه تعلق می‌گیرد. و تنها تا زمانی که افراد گروه با هم باشند، وجود خواهند داشت... به محض آن که گروهی که این قدرت از آنان سرچشمه می‌گیرد از میان برود، قدرت شخص هم ناپدید می‌شود.» (آرنست، ص ۶۸)

دیدگاه حداکثرگرا^۱ در انسان‌شناسی سیاسی سنت تفکر فلسفه سیاسی را در دو مفهوم به چالش فرامی‌خواند: ۱- مفهوم قدرت ۲- قلمرو امر سیاسی ۱- به اعتقاد بالاندیه برای همه جوامع قدرت عبارت است از «حاصل نیاز مبارزه با فرسایشی که جامعه را به بی‌نظمی هدایت می‌نماید.» (بالاندیه، ص ۴۶)

قدرت دارای ویژگی‌های مهمی است که از جمله مهمترین آنها ابهام و پوشیدگی آن است. قدرت همواره خود را در پشت آیین، اسطوره، تقدس و سنت پنهان می‌کند. پوشیدگی قدرت دلالت آن بر حوزه‌هایی نظیر اسطوره است که اغلب به دور از مناسبات قدرت به نظر می‌رسند. طبق این تفسیر «کارایی اسطوره برای حفظ آن در برابر خطرات بالقوه است، یا برای ایجاد آیین‌های دوره‌ای که تقویت آن را ممکن می‌کنند.» (همان، ص ۱۸)

تحقیقات جدید غالباً بر روی دلالت سیاسی اسطوره تاکید می‌کنند.

دلالت بر عدم تقارن دایمی از دیگر ویژگی‌های قدرت است. «قدرت با تاکید بر نابرابری که شرط حضور و به همان اندازه شرط حفظ آن است، تقویت می‌شود.» (همان، ص ۴۸)

این دو ویژگی در تقابل با سنت تفکر اندیشه سیاسی قرار می‌گیرد که از سویی مطالعه قدرت را به مطالعه دولت و بنابراین فلسفه سیاسی را به فلسفه وجودی دولت و کارکردهای آن محدود می‌کند و از سوی دیگر، وجود قدرت را به ویژه در اندیشه‌های مبتنی بر عدالت (خواه افلاتونی و خواه اندیشه دولت رفاهی) شرط ضروری برقراری عدالت در همه‌ی معانی آن می‌داند.

از این نگاه، قدرت عمدتاً در سه حوزه پدیدار می‌شود: الف - نظام خویشاوندی ب - قشربندی اجتماعی و ج - نظام مذهبی و آیین. از این میان نظام مذهبی و آیینی مهم‌ترین رکن اعمال قدرت است. «در طبیعت امور سیاسی به شکل آشکار یا نا آشکار یک مذهب سیاسی واقعی وجود دارد. این واقعیت گفته درخشان و تناقض نمای لوک دوهش را توضیح می‌دهد:

قدرت برای حضور و دوام خود همواره به متغیرهای معنابخشی نظیر اسطوره، آیین، نظام خویشاوندی و... وابسته است

به نظر دیوید استرن عمل می‌تواند سیاسی نامیده شود
هنگامی که کم و بیش مستقیماً به صورت بندی و
اجرای تصمیمات اجباری یک نظام اجتماعی
مربوط باشد



ص ۱۳۱)

مراسم عمل‌های معکوس از دیگر ابزارهای باز تولید نظم اجتماعی مستقر و اعمال قدرت است. در این مواقع به صورتی کاذب نمایشی اجرا می‌شود که در آن برده‌ای که نقش شاه را گرفته و از داشتن قدرت حداکثر استفاده را کرده است، به دار آویخته یا به صلیب کشیده می‌شود. این عملیات نشان می‌دهد که برای نظام اجتماعی برقرار شده، بدیلی وجود ندارد، مگر استهزا و تهدید به بی‌نظمی. نمونه این مورد در تاریخ ایران شورش گئومات مغ در قالب بردیا و کشته شدن اوست که خواه به صورت افسانه یا واقعیت، کارکرد مراسم عمل‌های معکوس را ایفا می‌کند. هر چند این واقعه می‌تواند گویای این باشد که قدرت برای ایفای نقش و کارکرد خود نیازمند درجه‌ای از استقلال است که در صورت عدم وجود آن، قدرت از کارکردهای لازم برخوردار نخواهد بود.

بدین ترتیب حوزه آیین در صورتی می‌تواند در خدمت قدرت قرار گیرد که استقلال خود را به رسمیت بشناسد و اتفاقاً در این حالت است که اعمال قدرت از مشروعیت بیشتری برخوردار خواهد بود. شاید به همین دلیل است که با جدا شدن دین از دولت پس از قرون وسطی و سکولاریسم، با موجی از هجوم قدرت به

عرصه‌های خصوصی و اجتماعی مواجهیم که عصر مدرن را از اعصار پیش از آن جدا می‌کند. ابهام هوشمندانه قدرت در عین وابستگی به حوزه‌های معنایی، مشروعیت لازم را برای قدرت فراهم می‌کند. «در عملیات سپر بلا، اجتماع مصیبتش را با شناساندن متجاوز، افسونگر یا مخالف تندرو توجیه می‌کند.» (همان صص ۱۳۲ و ۱۳۳) و علل نارسایی‌ها و کمبودها را به فرد یا گروهی که نقش سپر بلا را دارد، منتسب می‌سازد.

۲- انسان‌شناسی سیاسی در قلمرو امر سیاسی نیز از قالب سنت‌های پیشین فراتر می‌رود. چنانچه قلمرو قدرت به حوزه حکومت و دولت محدود نباشد، بالتبع قلمرو امر سیاسی نیز از حوزه دولت و حکومت فراتر خواهد رفت. طبق تعریف ژولین فروند «دولت اکنون به عنوان یکی از تشکیلات تاریخی ممکن که به وسیله آن یک جمع وحدت سیاسی خود را تصدیق و سرنوشتش را اجرا می‌کند، ظاهر می‌شود.» این تعریف برگرفته از دیدگاه وبر است که دولت را به یکی از جلوه‌های تاریخی امر سیاسی تقلیل می‌دهد.» (همان، ص ۱۴۶)

بنابراین تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی دیگر با نظریه دولت یکی نخواهد بود و سیاست به مطالعه

مجموعه‌ای از ساز و کارهای قدرت تخصیص خواهد یافت که قلمرو آن بسیار وسیع‌تر از قلمرو دولت و حاکمیت خواهد بود. به نظر انسان‌شناسان سیاسی حداکثر گرای نظیر nadel و با تاسی به وبر «هنگامی که انسان، جامعه‌ای را بررسی می‌کند به واحد سیاسی می‌رسد و هنگامی که از جامعه سخن می‌گوید در حقیقت واحد سیاسی را در نظر می‌گیرد.» (همان ص ۳۳) برخی دیگر نظیر اسمیت امر سیاسی را «به عنوان جنبه‌ای از کل زندگی اجتماعی تلقی می‌کنند.» (همان، ص ۳۵) به نظر دیوید استرن «عمل می‌تواند سیاسی نامیده شود هنگامی که کم و بیش مستقیماً به صورت بندی و اجرای تصمیمات اجباری یک نظام اجتماعی مربوط باشد.» بنابراین تصمیمات سیاسی در واحدهای اجتماعی بسیار گوناگون مانند خانواده‌ها و گروه‌های خویشاوندی، تیره‌ها، انجمن‌ها، موسسات و... گرفته می‌شود. (همان، ص ۴۰) و به اعتقاد بالانذیه مرزهای سیاسی نباید فقط در ارتباط با نظم‌های گوناگون روابط اجتماعی بلکه همچنین باید در ارتباط با فرهنگ، خواه در کلیت آن یا در بعضی از عناصرش پیگیری شوند.» (همان، صص ۴۳ و ۴۴) انسان‌شناسی با طرح سه ویژگی قدرت یعنی پوشیدگی، دلالت بر عدم تقارن و وابستگی آن به حوزه‌های معنایی و نیز با توسعه قلمرو امر سیاسی، افق‌های جدیدی بر علم سیاست می‌گشاید.

پانویس:

* از نظر حداکثرگرایان maximalists، امر سیاسی ویژگی مناسبی برای تفکیک جوامع بدوی از جوامع مدرن به شمار نمی‌رود. لذا قلمرو امر سیاسی همان قلمرو جامعه است و بنابراین هر نوع اجتماع بشری واجد نوعی الگوی سیاسی است که ممکن است با الگوهای سیاست مدرن تطابق نداشته باشد. پس مطالعه ساز و کارهای سیاست و قدرت در تمامی جوامع انسانی امکان‌پذیر خواهد بود. حداکثرگرایان سیاست را به مجموعه‌ای از قلمروهای قدرت اطلاق می‌کنند که در هر نوع جامعه انسانی اعم از سنتی، بدوی و مدرن قابل مطالعه است.

منبع:

۱- آرتن، هانا، خشونت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.